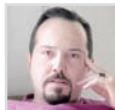




گفت‌وگو با دکتر تقی آزادارمکی

دشواری‌های مدرنیته ایرانی



–جامعه ایرانی در دوران کنونی با یک ضد و نقیض جدی روبه‌رو است. از سویی گفته می‌شود ایران دارای سوابق ارزشمند تاریخی، تمدنی و فرهنگی است و از همین رهگذار مدام بر بزرگی و ارزش‌های ایرانیان تاکید می‌شود اما از سوی دیگر برخی صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که جامعه ایران یک جامعه عقب‌افتاده با فرهنگی متنزل و دورمانده از فرهنگ مدرن است. به نظر شما این تناقض از کجا به وجود آمده و از کدام دوره تاریخی تا این اندازه آشکار شده است؟

این بحث را می‌شود از چند منظر متفاوت مورد بررسی قرار داد. یک داوری خیلی اخلاقی و خیلی ایدئولوژیک و خیلی آرمانی در مورد جامعه ایران وجود دارد و آن این است که ما وقتی به دفاع از خود، جامعه و فرهنگ‌مان می‌پردازیم آن سخن معروف که «خنر نزد ایرانیان است و بس» به خاطر می‌رسد یا اینکه می‌گوییم ما ملتی تمدن‌ساز و تمدن‌دار و دیندار و فرهیخته و دانشمند و... بوده‌ایم. کسانی که خیلی آرمانی و اخلاقی به جامعه و فرهنگ ایرانی نگاه کرده‌اند این‌گونه نگاه کرده‌اند. این را هم داخلی‌ها گفته‌اند و هم کسانی که با نیاتی خاص طرح کرده‌اند که فرهنگ و جامعه ایرانی را به عقب و به حاشیه ببرند. اما آنجایی که ما به واقعیت اجتماعی رسیده و به صحنه عمل آمده‌ایم تصویری که از جامعه و فرهنگ ایرانی به وجود آمده در تضاد با این تصویری است که به شکل خیلی آرمانی از آن یاد شده است. مثلاً گفته‌اند اصلاً جامعه ایرانی وجود ندارد و ما در ایران با چیزی به نام دولت، نظام سیاسی و کشور روبه‌رو هستیم و چیزی به نام نظام طبقاتی وجود نداشته و اگر هم چیزی وجود داشته با تک‌تک افراد ایرانی که درگیر زندگی شخصی خودشان هستند. روبه‌رو هستیم و در این میان چیزی نبوده که بتواند مناسبات اجتماعی را سر و سامان بدهد. این ساخت دوم آن نگاه است که بیشتر اصحاب سیاست و اندیشه و روشنفکری ایرانی را اقتدر ناده‌ی می‌گیرند و بحث کرده‌اند که اکنون نیز در ادبیات موجود در جامعه ایرانی هم خیلی جاری و ساری است.

–دیدگاه شما به عنوان یک جامعه‌شناس و روشنفکر ایرانی در این باره چیست، یعنی شما تلاّهی مجزّاز از این دو نوع نگاه که مطرح می‌کنید، دارید؟

من با هر دو این تعابیر مشکل دارم. هم با تعبیری که خیلی آرمانی در مورد جامعه و فرهنگ ایران سخن می‌گوید و عنصر فرهنگ را از حوزه تاریخ و تمدن منتج می‌کند و در یک بلندآ قرار می‌دهد و هم با کسانی که واقعیت اجتماع ایرانی را اقتدر ناده‌ی می‌گیرند و بحث می‌کنند که دیگر چیزی نمی‌ماند که بتوان از آن سخن گفت.

–خب اینکه شما با این دو دیدگاه مشکل دارید این الزام را پدید می‌آورد که یک دیدگاه سوم داشته باشید. این دیدگاه چیست؟

من تصور می‌کنم ما ایرانیان خیلی مردمان نایغاهی نبوده‌ایم. میزان مشارکت‌مان در ساختن تمدن هم مثل همه مردم دنیا در همه کشورها بوده است. به لحاظ تاریخی ما یک دوره تمدنی داشته‌ایم که مشابه آن را چینی‌ها هم داشته‌اند، هندی‌ها هم داشته‌اند و... همه ملل تاریخی یک فرصتی برای پیوسته شدن با یک ساخت تمدنی و اثرگذاری در ساخت تمدن و نظام اجتماعی داشته‌اند که اثراتش را امروز هم می‌بینیم. همه دنیا شعاری بزرگی داشته‌اند ما هم داشته‌ایم. همه دنیا تجربه‌های بزرگی داشته‌اند ما هم داریم – البته من دارم از ملت‌های بزرگ حرف می‌زنم – پس ما نسبت به ملل دیگر خیلی برتری از این بابت نداریم؛ همان‌طور که مللی هم که الان ساخت تمدنی دارند از این منظر به ما هیچ برتری ندارند. من خیلی این را امر برجسته و اساسی نمی‌دانم که بگویم ما مردمان خیلی نابغاهی بوده و هستیم. خیلی اهل اخلاقی‌ام خیلی دینداریم، خیلی فرهنگ‌دوستیم یا دانش

بشری را ما تعیین کرده‌ایم و... این حرف حرفی است که از یک توهم جدی به وجود آمده است. برخی از آنهایی که این را می‌گویند ، می‌خواهند ما را از صحنه عمل اجتماعی باز دارند و آنهایی قبول می‌کنند که می‌خواهند فرصت‌طلبی کنند و عمل اجتماعی زمان معاصر را انجام ندهند. از طرف دیگر صاحبان رویکردی که جامعه ایرانی را یک جامعه عقب‌مانده می‌دانند و اساساً چیزی به عنوان جامعه ایرانی را قبول ندارند نیز کسانی هستند که فعالیت اجتماعی معاصر ما را به رسمیت نمی‌شناسند. مشخصاً روشنفکران چپ و راست ایرانی که در این باره بحث کرده‌اند در نفی اینکه ما حیات اجتماعی درستی نداشته‌ایم، همه جنبش‌های اجتماعی ایرانی را شبیه‌دار اخلاق ایرانی را متضاهرانه و فرهنگ ایرانی را فرهنگ سلطه‌طلب می‌شناسند و همه چیز را در ساحت سنت و ارتجاع و تحجر و... نگاه می‌کنند. من با اینها مشکل دارم و این به آن معنی نیست که اهل دعوا باشم بلکه اساساً بر این عقیده‌ام که بنیان تحلیل‌شان بنیان غلطی است.

–چرا؟ به هر حال تمامی موضوعاتی که در این زمینه و با رویکردی که شما آن را نقد می‌کنید مطرح می‌شود، بر پایه حجمی انبوه از نوشته و پژوهش‌های روشنفکران و متفکران دوران ماست. مدارک و مستندات شما برای اینکه بنیان این تحلیل‌ها را غلط می‌دانید در چیست؟

اگر به جامعه ایرانی نگاه کنید خواهید دید که این‌جامعه از قدیم تا به امروز کانون حوادث بوده است. آخر اگر جامعه‌ای چیزی درویش نباشد، از دیوانگی و حماقتش است که در بسیاری از دوره‌های تاریخی در حادثه‌آفرینی پیش‌تازتر بوده است. مثلاً حمله مغول به ایران خیلی مهم‌تر از حمله مغول به سایر کشورهاست. چرا این حمله به ایران مهم‌تر است کشتار بیشتر، توحش بیشتر و ویرانی بیشتر دارد و البته پس از آن سامان بهتری هم دارد. چرا؟! بالاخره یک خمیرمایه‌ای در این جامعه وجود دارد که هم منشاء ایجاد این ماجرا می‌شود و هم منشاء سروسامان دادن به آن. این تنها به دلیل این نیست که فلان شاه در یک دوره تاریخی یک خطای استراتژیک کرده و مغول‌ها به ایران حمله می‌کنند. اگر کسی این‌گونه به ماجرا نگاه کند خیلی قضیه را ساده کرده است. از سوی دیگر در دوره معاصر هم انقلاب مشروطه، انقلاب اسلامی و جنبش‌های متعدد اجتماعی را داشته و بعد از این هم خواهیم داشت؛ همین‌طور مجموعه مناقشه‌های سیاسی و فرهنگی که در ایران وجود دارد. شما نگاه کنید مصرف کالاهای فرهنگی در

ایران چقدر زیاد است. آیا مردم ایران دیوانه‌اند که این همه رسانه مصرف می‌کنند یا اینکه این همه به زیبایی و مد توجه می‌کنند در صورتی که ساحت ساده جامعه این است که اتفاقاً به اینها توجه نشود. بنابراین این همه حادثه در ساحت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه را نباید ساده ببنداریم و باید به این فکر کنیم که اینها منشأشان در کجاست؟ اگر متن اجتماعی وجود ندارد اینها چرا اتفاق افتاده‌اند؟ مگر یک ملت دیوانه است که در طول کمتر از صد سال، دو انقلاب بزرگ کند؟ یا این همه مناقشه در حوزه‌های سیاسی ببینید. حوزه دینداری، اندیشه‌های دینی و همین‌طور روشنفکری دینی در ایران به نسبت کشورهای دیگر که همین دین ما، پیامبر ما و ساحت دینی ما را دارند چقدر متفاوت است. این ناشی از چیست؟ آیا این ناشی از دیوانگی مردم ایران یا عقب‌افتادگی آنهاست یا اینکه این مردم ساحت اجتماعی ندارند؟ اگر فرهنگ در ایران مهم نیست پس چرا این همه حادثه فرهنگی و اجتماعی در جامعه ما وجود دارد؟

–یعنی بر این باورید که نوع نگاه به جامعه ایرانی در تمام ساحت دچار نقصان است؟
بله. کسانی که از یک سو می‌گویند مردمان ایران مردمانی بسیار بسیار فرهیخته‌اند یا اینکه می‌گویند این جامعه عقب‌مانده است، کسانی هستند که صورت مساله جامعه ایرانی را خیلی ساده نگاه می‌کنند و چون ساده نگاه می‌کنند راه‌حل‌هایشان هم خیلی ساده می‌شود. آنها که می‌گویند مردم ایران خیلی فرهیخته‌اند راه حل بحران‌هایش را در فرهیختگی می‌شناسند و آنهایی که جامعه ایران را عقب‌مانده می‌دانند راه حلی به جز فروپاشی اجتماعی برایش قائل نیستند. اینها هر

تقی آزادارمکی را بیشتر با بحث‌هایی که در باب «مدرنیته ایرانی» به راه انداخت می‌شناسند و اینکه قائل به این است که ما یک مدرنیته ایرانی داریم که ساحتی از جهان مدرن است. او البته تاکید دارد که مدرنیته ایرانی خیلی زیبا و بسامان نیست اما بر این باور است این ساحتی که ایران از مدرنیته دارد یک ساحت متفاوت از مدرنیته غربی است. برای گپ و گفت درباره فرهنگ ایرانی توسعه و راهکارها و البته پیش از آن شناسایی علل و موانع آن به سراغش رفته بودم اما درست آنجایی که فکر می‌کردم مسیر بحث بر اثر انطباق دیدگاه‌هایمان همان‌گونه که می‌خواستیم پیش خواهد رفت، همه چیز تغییر کرد و آزادارمکی در واکنش به یک پرسش من گفت: «شما و سایرین که این دیدگاه را دارید، حرف مفت می‌زنید.»
برایم جالب بود که آزادارمکی، آرای درصد زیادی از اندیشمندان و روشنفکران ایرانی در خصوص مناقشات میان سنت و مدرنیته و نیز دوران گذار و... را قبول ندارد اما درست همین‌گونه بود. انگار او از اساس با نقدها و نوشته‌هایی که سال‌هاست در مسائل روشنفکری ایران مطرح است مشکل دارد و برخلاف بعضی‌ها که کارهای روشنفکری

و آکادمیک‌شان را راهگشای مسیر پیشرفت و تجدد ایرانیان می‌دانند باورش این است که این حرف‌ها جز فضای یأس و سرخوردگی در جامعه ایرانی حرکتی صورت نمی‌دهد و البته این دیدگاه خود را نه تاکتیکی بلکه بر پایه بنیان‌های نظری برمی‌شمارد. آزادارمکی معتقد است همه چیز در کشور ما تقریباً خوب پیش می‌رود و اگر ثبات سیاسی چاشنی حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی باشد ما سال‌های درخشانی را پیش رو خواهیم داشت. او برخلاف برخی از متفکران نامدار ایرانی ریشه‌ها و پیشینه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی ایرانیان را مثبت می‌داند و نقطه افتراق دیدگاه‌های او با سایرین همین جاست و شکاف نظری او با دیگران هم از همین جا آغاز می‌شود. ساعتی گپ زدن با او آن هم در قالب یک مصاحبه که به کار روزنامه باید بی‌شک خود من را نیز نتوانست قانع کند تا انبوهی از نقدها و پژوهش‌ها و کارهای تاریخی، جامعه‌شناختی و... را کنار بگذارم و بپذیرم همه چیز آنچنان است که او می‌گوید اما بدون شک ارزیابی وی به عنوان دیدگاه‌هایی برخلاف دیدگاه رایج در میان روشنفکران و آکادمیسین‌های روزگار ما می‌تواند بسیار مورد بحث و بررسی قرار گیرد.



دکتر تقی آزادارمکی

دیگری مهاجرت می‌کند و بهترین و به‌روزترین آدم است اگر تاخر فرهنگی و عقب‌ماندگی اجتماعی داشت که نمی‌توانست در این ساحت خوب علم و سیاست و اقتصاد و فرهنگ جامعه جهانی قرار بگیرد. از سوی دیگر نگاه کنید به مناقشه‌هایی که الان در جامعه خودمان داریم. مثلاً جامعه ایرانی دنبال دموکراسی و بهبود شرایط زندگی است و می‌خواهد از زندگی استفاده کند. کجای این مطالبات عقب‌ماندگی دارد و بوی عقب‌ماندگی می‌دهد؟ اگر از این‌ خواست‌ها عقب‌ماندگی درمی‌آید، که همه ملل دنیا عقب‌مانده‌اند و اتفاقاً امریکا از همه عقب‌مانده‌تر است، من این گفته خودم را از آنجا اثبات می‌کنم که در یکی از پژوهش‌هایم به این دست یافتم که اکثریت مردم ایران ذائقه و علایق طبقه متوسطی دارند. حتی فقرا هم علایق طبقه متوسطی دارند.

– نیاز‌ها و ارزش‌های طبقه متوسط چه چیزهایی هستند که شما بر اساس آن می‌گویید چون اکثریت مردم ایران علایق طبقه متوسطی دارند در حوزه‌های فرهنگ می‌شود حرف‌های سست و بیشتر سیاسی‌کاری است برای اینکه کشتگری اجتماعی و سیاسی را به جامعه بگیرند تا دولت‌ها و نظام سیاسی هر کاری می‌خواهند بتوانند انجام دهند.

–آقای دکتر! فکر نمی‌کنید این دیدگاه طبقه متوسطی که شما از آن دفاع می‌کنید و البته خیلی‌ها هم چنین اعتقادی دارند، محصول القائاتی باشد که جهان مدرن به جامعه ایرانی داشته است؟

نه به نظر من این یک انتخاب است.

ادامه در صفحه ۱۴

کسب و کار روشنفکر دینی*

یک نکته که در سرتاسر کتاب «در باب روشنفکری دینی و اخلاق» به صورت‌های مختلفی به آن هم پرداخته شده و هم پرداخته نشده، به این معنا که تلویحاً پرداخته شده ولی تصریحاً پرداخته نشده است، اما به هر حال در ذهن و زبان نویسنده کتاب خلیجان می‌کرده، چیزی است که من از آن به عنوان «کسب و کار روشنفکر دینی» تعبیر می‌کنم. کلمه کسب و کار را در اینجا به معنایی به کار می‌برم که در کتاب معروف «روبر مرل» یا عنوان «هرگ کسب و کار من» به آن توجه شده است. در اینجا این سوال را مطرح می‌کنم که کسب و کار روشنفکر دینی با مشغله و دلمشغولی روشنفکری دینی چیست؟ روشنفکری دینی آمده است تا چه خلئی را پر کند و اگر روشنفکری دینی نبود چه خلئی وجود می‌داشت؟

یکی از نکات بسیار مهم در پرداختن به مفاهیم انتزاعی چون مفهوم روشنفکری دینی این است که ما نمی‌توانیم مصداق لفظ و مفهوم مورد نظرمان را نشان بدهیم و نوعی تعریف‌اشاری بکنیم. مثلاً اگر از من فارسی‌زبان بپرسید شما به چه می‌گویید لیوان، چون لیوان به تعبیر دستور زبان‌نویسان یک اسم ذات است من این لیوان را پیش چشم شما می‌گذارم و می‌گویم ما به این لیوان می‌گوییم. زمانی که ما با اسم ذات سر و کار داریم آسان‌تر می‌توانیم بگوییم مرادمان از این لفظ چیست، اما زمانی که به تعبیر دستور زبان‌نویسان با اسم‌های معنا سروکار داریم مساله متفاوت است. مثلاً زمانی که با مفاهیمی چون روشنفکری یا دینی یا روشنفکری دینی سر و کار داریم چگونه به دیگران می‌گوییم که ما با چه سر و کار داریم. روشنفکری دینی را که نمی‌شود در کف دست گذاشت و گفت در زبان فارسی به این روشنفکری دینی گفته می‌شود. چگونه می‌توان فهمید روشنفکری دینی یعنی چه. من در اینجا برای اینکه کسب و کار روشنفکری را مشخص کنم به نکته‌ای اشاره خواهم داشت که قبل از «جان سرل» کمتر مورد تاکید فیلسوفان و فیلسوفان زبان قرار گرفته است. سرل در کتاب «افعال گفتاری» و در کتاب دیگرش «تعبیر زبانی و معنا» به این نکته توجه دارد که ما معنای یک لفظ را در یک زبان اگر آن لفظ، لفظی دارد که دال بر یک مفهوم انتزاعی باشد و انضمامی نباشد، از راه نوعی اشود و ذوق و ارتکاز زبانی درک می‌کنیم. زمانی که می‌گوییم روشنفکری دینی، در زبان ما چه ارتکازاتی به ذهن و ضمیر ما فارسی‌زبانان انتقال می‌دهد که البته ممکن است نظیر همین در زبان‌های دیگر هم همین معنا را انتقال بدهد. ارتکازات یعنی اینکه وقتی می‌خواهیم حدود و ثغور یک لفظ را روشن کنیم به اهل آن زبان بگوییم آیا شما حاضرید این لفظ را در اینجا به کار ببرید. اگر حاضر شدند، نشان‌دهنده آن است که در ذهن و ضمیرشان انگاره‌ای دارند از این لفظ که آن انگاره هر چه تدقیق شود ما را به معنای دقیق‌تر لفظ و مفهوم نزدیک‌تر خواهد کرد. زمانی که می‌گوییم «روشنفر دینی»، اولین چیزی که به نظرمان می‌آید این است که روشنفکر دینی کسی است که با یک امر اجتماعی سروکار دارد. به نظر ارتکاز ذهن ما این است که به یک عارف غارنشین، روشنفکر دینی نمی‌گوییم. همچنین به کسی که عارف غارنشین نیست و در اجتماع زندگی می‌کند اما در عین حال کار یکسره فردی انجام می‌دهد مثل نمونه‌خوان یک چاپخانه، روشنفکر دینی نمی‌گوییم. روشنفکر دینی کسی است که کار اجتماعی به معنای کاری مخاطب‌دار انجام می‌دهد.

نکته دوم این است که روشنفکر علی‌القاعده با فکر سر و کار دارد و کارش باید فکری باشد نه صرفاً پدی. فکر که در اینجا می‌گویم مرادم mind است که در زبان‌های اروپایی خصوصاً از زبان دکارت به این سو معادل‌های اروپایی‌اش را افاده می‌کند. mind یعنی اینکه با درون سروکار دارد. اگر روشنفکری اصلاً با ساحت درونی ما سروکار نداشته باشد به نظر من می‌آید که ارتکازات ذهنی‌مان به ما می‌گوید که به او نباید روشنفکر بگوییم. اگر روشنفکری بگوید من آمده‌ام که وضع بیمه را در ایران بهتر کنم، من آمده‌ام که وضع راه‌ها را بهتر کنم، در عین ارزشمند بودن کارش، به آن همه چیز می‌گوییم اما روشنفکر نمی‌گوییم. ما به کسی روشنفکر می‌گوییم که بگوید من آمده‌ام از درون چیزی را درست کنم. ما می‌توانیم دسته اول را به تکنوکرات‌ها تعبیر کنیم چون کار تکنوکرات این است که چیزی را در بیرون عوض کند اما روشنفکر کارش این نیست.

حال وقتی روشنفکر با درون سروکار دارد با درون چه کسی باید سروکار داشته باشد تا به او روشنفکر بگوییم. با درون خودش باید سروکار داشته باشد و می‌خواهد درون خود را روشن بکند یا می‌خواهد درون شهروندان جامعه خود را درگرو کند. انصاف این است که بگوییم روشنفکر از بایی که روشنفکر است، هم به تغییر درونی خود و هم به تغییر درونی شهروندان جامعه کار دارد. اما در عین حال دو سنت روشنفکری در غرب وجود دارد که در یکی اولی مقدم و دیگری دومی مقدم است. آن پخش از روشنفکری غرب که نسب می‌برد به روشنفکری آلمان به روشنگری زمان کانت به درون خود شخص می‌پردازد. روشنگری چیست؟ به تعبیری که در آن اقتراحیه معروف که جواب‌هایی به آن داده شد در آنجا تمام سخن این بود که شخصی روشنگر است – بعدها آن را تعبیر به روشنفکر می‌کنیم – که بر افکار و ساحت وجودی خودش پرتو بيفکند و فراز و نشیب‌هایش را تشخیص بدهد. اندیشه‌های خرافی و غیر خرافی و موجه و ناموجه بودن‌شان را از یک‌دیگر تمییز بدهد. روشنگر در سنت آلمانی کسی است که بیش از هر چیز یک خانه‌تکانی در خودش می‌کند. این یک جریان است که با درون سروکار دارد، اما «فکر» به معنای این است که من درون خودم را برای خودم روشن بکنم. البته شکی نیست زمانی که درون من برای خودم روشن شد در داد و ستدی که با شهروندان جامعه دارم این اندرونه روشن خودم را در داد و ستد با دیگران بگذارم و دیگران هم ممکن است به واسطه روش و الفت و ارتباطی که با من دارند اندرونه‌شان روشن بشود. اما روشنفکری در غرب یک سنت فرانسوسی هم دارد که برمی‌گردد به اوایل قرن بیستم و به امیل زولا و فعالیت‌هایش در ربع اول قرن بیستم و در اینجااست که بیشتر تغییر اندرونه دیگران مهم است یعنی افکار عمومی را باید متوجه نکاتی کنیم که از آنها غافلند. آنها را متوجه کنیم که بعضی از مسائلی که به آن می‌اندیشند درست نیست و متقاعدشان کنیم خیلی از چیزهایی که قبول دارند از راه القا، تلقین و غلبه مدهای فکری زمانه است. متقدم امیل زولا و کسانی که بعد از وی جریان روشنفکری را در غرب نمایندگی می‌کردند مانند سارتر و سیمون دوبوار بیشتر به تصحیح اندرونی دیگران توجه داشتند. در آغاز مشروطه، مشروطه‌گران ما که روشنفکران آن زمان بودند هنگامی که به تعابیری که در زبان‌های اروپایی به آنها برمی‌خوردند در ترجمه به فارسی به «مَنوَرالفکر» (با فتحه) ترجمه می‌کردند. منوَرالفکر بیشتر ترجمه روشنگری آلمانی است. اگر بخواهیم روشنفکری فرانسوی را در ترجمه کنیم باید بگوییم «منوَرالفکر» (با کسره) است. اولی یعنی کسی که فکر خودش تنویر شده است. اما در سنت امیل زولایی روشنفکر تنویرکننده فکر دیگران هم هست. فکر می‌کنم این جزء ارتکازات ما در زبان فارسی نیز هست یعنی کسی که هم تازش می‌کند فکر خودش روشن شود هم تلاش می‌کند فکر دیگران را روشن کند. نکته بعدی این است که روشنفکر هر کاری که می‌کند باید به گونه‌ای انجام بدهد که دینی با غیردینی‌اش فرق بکند. اگر نه گفتن روشنفکر دینی و غیردینی منطق نداشت یعنی سنخ کار روشنفکر نباید همچون ماست‌دین باشد که دینی و غیردینی‌اش تفاوتی با یکدیگر نداشته باشد. از همین جانتیجه می‌گیریم که روشنفکر دینی حتماً کاری می‌کند که با روشنفکر غیردینی به لحاظ فرآورده متفاوت است. البته باید توجه داشت باشیم که وقتی می‌گوییم روشنفکر دینی، این «دینی» صفت اعتراضی است نه صفت توضیحی. صفت توضیحی صفتی است که فقط موصوف را توضیح می‌دهد اما آن را به دو دسته تقسیم نمی‌کند.

ادامه در صفحه ۱۶